

وضعیت کنونی جنبش

دانشجویی و وظایف

دانشجویان انقلابی و

پیشرو

وحید نیرایی

در صفحه ۲

فلاژها

"رکن سوم"

ماشین سرکوب

رژیم اسلامی

بابک مشتاق

در صفحه ۳

ساز این هم سازی "بدآهنگ" است!!

ح-آبکاری

زمانی که خبر نشست مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران با نگرانی و حمایت وزارت ارشاد اسلامی را شنیده بودیم، دل نگران عواقب ناگوار آن بودیم. اما برای آشفته نکردن اذهان و هم ساز نشدن با بدخواهان، دندان به جگر، سکوت پیشه کردیم. امروزه کار چنان بالا گرفته است که تاب یاران دیرسال کانون هم سر آمده و از لاک سکوت هر چند به نرمی درآمده اند. پس ادامه خاموشی ما، می تواند بی مسئولیتی در مقابل نویسندگانی که مسئولانه جان بر سر اهداف دموکراتیک کانونی که لایسته جزء ذاتی آن است، نهاده اند قلمداد شود.

کسانی که حضور "کانونی" به هر قیمت را برمیگزینند، راهی جز رشوه دادن به رژیم فرهنگ ستیز و آزادی کش اسلامی ندارند!! حذف "آزادی بی قید و شرط اندیشه" از منشور کانون و التجاء به آدم خوارانی از نوع محمد یزدی، زیر نام "خداوند جان و خرد" و حمایت از وزیر دولت اسلامی، به بازار آوردن پرنسپها، به قصد سوداگری است. و این کاری است که هیئت دبیران موقت کانون خواسته یا ناخواسته آلوده ی آن است!!

مختاریها و پویندها اگر جان عزیزشان را در راه پایداری بر پرنسپهای کانون نویسندگان ایران از دست داده اند، هدف قاتلین آنان از این جنایات هم آشکارا مقابله با همین پرنسپها بوده است. هم از این روست که در ردیابی قاتلین قتل های زنجیره ای، انگشت اتهام به درستی به سمت خامنه ای، یزدی و شرکاء و روزنامه های مدافع آنان دراز شده است. بی رنگ کردن این پرنسپها هم البته به نوبه ی خود، هم سازی با دشمنان اهداف کانون به شمار خواهد آمد!!

کانون نویسندگان ایران نزدیک به چهار دهه، مستقل از دولت ها و حتی فارغ از ایدئولوژی بر سر آزادی بی حصر و استثناء اندیشه و بیان و نشر، پای فشرده و از همین رو همیشه و به ناچار، "غیرکانونی" فعالیت کرده است، هر جا که شرایط اجازه داده، دولت مردان شاه و شیخ به سرکوب خونین آن کمر بسته اند. پس چگونه است که به دنبال قتل های اخیر؛ کانون ناگهان به انجمن نویسندگان مسلمانی تبدیل شده که زیر نام "خداوند جان و خرد" به یزدی جنایتکار که خود از عاملین مستقیم قتل مختاریها و سازمانده سرکوب و سانسور است "توسل" می جوید؟ و به عنوان حامی آزادی از وزیر ارشادی که در مقابل مخالفین خود در حکومت، اعلام می کند که جایزه دادن و تجلیل نویسندگان کانون، به منظور خاموش کردن آتشبار آنان در مقابل نظام اسلامی است، حمایت به عمل می آید؟

این شیوه ها و مواضع که از سوی هیئت دبیران موقت کانون انجام می گیرد، دانسته یا نادانسته فاصله گرفتن از سنت های لائیک و مستقل کانون است!! فاصله گرفتنی که عملاً ناقوس شوم هم سازی با فرهنگ ستیزان و آزادی کشان اسلامی را در گوش های ناباور آزادی خواهان می پیچاند!!

در همین راستا متن کامل "نامه سرکشاده به اعضای هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران" را که تی چند از اعضای قدیمی کانون منتشر کرده اند، باز تکثیر می کنیم.

نامه سرکشاده به اعضای هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران

هفتم خرداد ۱۳۷۸

دوستان گرامی،

در این سالها و خاصه در این ماهها، ما هم چون بسیاری از هم وطنان به تلاش های دلیرانه شما برای احیای کانون نویسندگان ایران به دیده احترام و تحسین نظر داشته ایم. به نظر ما، تجدید حیات کانون از مهم ترین رویدادهای ماه های گذشته در ایران است و اگر هم چنان با سنجیدگی و روشن بینی دنبال شود می تواند پیامدهای اجتماعی فرهنگی بسیاری را به دنبال بیاورد و در سالم سازی و شکوفائی جامعه امروز ما مؤثر افتد.

پس شادباش ما تبار شما و همه دوستان است هم چنانکه یاد بیدار سعیدها، پویندها، میرعلانیها، مختاریها، غفاریها، سعیدیها و تقضلیها هم چنان همراه ماست. پایداریها و تلاشها و کوشش های سرسختانه شما هم در این سالهای اخیر نشان داد که فعالیت تحت نام کانون تا زمانی شایستگی این نام را دارد که در راستای اصول و مبانی اعلان شده در "متن ۱۳۴" (مهر ۱۳۷۳) و در "پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران" (۱۸ شهریور ۱۳۷۵) انجام شود و اعتبار و حیثیت چندین دهه مبارزه کانون در راه "آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثناء" و در مخالفت با "هر گونه سانسور اندیشه و بیان" (پیش نویس منشور...) تنها در صورتی محفوظ می ماند که هم چنان و در همه حال روشها و برداشتها و عمل کردهای گذشته کانون به دقت رعایت شود. شما نشان دادید که با همه دشواریهایی که پیش رو دارید هم چنان به این وفاداری و سواس آمیز پای بند مانده اید.

باید با صمیمیت بگوئیم که در دو متنی که در هفته های اخیر با امضای هیئت دبیران موقت انتشار یافته است همه نشانه های لازم از رعایت چنین دقتی به چشم نمی خورد و در نتیجه این نگرانی در ما پدید آمده است که مبدا آزادی اندیشه، آزادی از قید هر گونه جهان بینی و نظام اعتقادی و آزادی از قدرت سیاسی از مقام شایسته و بایسته خود در کام برداری های اخیر کانون برکنار مانده باشد.

وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و وظایف دانشجویان انقلابی و پیشرو

وحید نیرابی

سرفصل عام و مشترک است که می‌تواند رشد یابد و تحکیم شود و در راستای مبارزه برای حق حاکمیت اکثریت استثمار شونده‌گان مؤثر باشد.

هیچ خواستی از کل منظومه مطالبات توده دانشجوی اعم از صنفی یا سیاسی نمی‌تواند مورد بی‌توجهی دانشجویان انقلابی و چپ قرار بگیرد. در شرایط کنونی تقویت نقش نیروهای رادیکال چپ در جنبش دانشجویی نه با تفکیک خواست‌های دانشجویی و کنار نهادن بخشی از آن‌ها به عنوان مطالباتی ساده، بلکه از این طریق قابل تحقق است که آنان بتوانند به عامل پیوند کلیه شکل‌های مبارزاتی توده دانشجوی و سازمان‌گران ارتقاء این شکل‌ها تبدیل شوند؛ هوشیارانه از امکانات موجود برای سازمانیابی و تقویت پیوندهای جنبش دانشجویی با توده جوان در محلات، در مدارس، و با کارگران در کارخانه‌ها بهره‌گیرند. میان دانشجویان که فرزندان کارگران و زحمتکشان هستند با جنبش توده‌های کار و زحمت پیوندی طبیعی برقرار است. دانشجویان انقلابی و چپ باید این پیوند طبیعی را به یک پیوند مبارزاتی تبدیل کنند. این امر اگر در وجه عام به معنای حمایت از خواست‌ها و مطالبات کارگران و زحمتکشان و درخواست همبستگی و حمایت آنان از مبارزات آزادیخواهانه دانشجویان است، بطور اخص از جمله می‌تواند به معنای ایجاد تشکل‌هایی در محلات کارگری تحت پوشش‌های توجیه‌پذیر باشد که ضمن افزایش ظرفیت کار علنی، محملی برای سرکوب در اختیار رژیم قرار نمی‌دهد.

دانشجویان چپ، پیشرو و انقلابی در شرایط کنونی وظیفه سنگینی در ارتقاء سطح مبارزات دانشجویی، در پالودن آن از پیرایه‌های جناحی، در شفاف‌تر ساختن شعارها، مطالبات و اعتراضاتش، در تغییر ترکیب درونی نیروهای فعالش بسود تثبیت و در تحکیم گوهر آزادیخواهانه این جنبش، و در ترسیم چشم‌اندازی رادیکال برای آینده آن، در برابر خود دارند. پاسخ‌گویی به این وظایف یکی از مهم‌ترین عناصر در تضمین استقلال جنبش دانشجویی است.

به عبارت دیگر جنبش دانشجویی اکنون در حال گذار و شدن است و بنابراین بخش عمده مختصات چنین دورانی را در خود دارد: از یکسو جنبشی است سیاسی، از سوی دیگر خواست‌های سیاسی آزادیخواهانه آن هنوز کاملاً رسا و واضح بیان نمی‌شود و در برخی از وجوه با شعارهای یک جناح از رژیم درآمیخته است؛ از یکسو جنبشی است سراسری، از سوی دیگر هنوز تا کشاندن کل توده دانشجوی به مبارزه برای خواست‌های آزادیخواهانه هنوز به میدا بسیار نزدیک‌تر است تا به مقصد؛ از یکسو جنبشی است ضد اختناق و برای آزادی، از سوی دیگر گرایش‌های آزادیخواهانه رادیکال در آن هنوز چندان قوی بازتابیده است و نقد دستگاه نظری ولایت فقیه هنوز در چارچوب تنگ اندیشه‌های ملی‌گرایانه محصور مانده است؛ از یکسو خواه ناخواه جنبشی است در راستای سرنوشتی این حکومت، از سوی دیگر هنوز پیوندهای استواری با سایر بخش‌های جنبش اعتراضی - و یا حداقل با بخش رادیکال این جنبش‌های اعتراضی - برقرار نشده است.

شناخت این مختصات و نقاط قوت و ضعف آن برای دانشجویان انقلابی، پیشرو و چپ از اهمیت فراوانی برخوردار است. عنصر محوری در گسترش جنبش دانشجویی و آن مطالبه‌ای که می‌تواند این جنبش را بدون ایجاد انشقاق درونی از دورترین حد کنونی آن نیز یک گام به پیش ببرد، آزادی بی‌قیدوشرط اندیشه و بیان، و تجمع و تشکل مستقل است. تاکید بر این شعار از آن رو اهمیت دارد که نیاز حیاتی سطوح بسیار متفاوتی از مبارزه دانشجویی است و کل توده دانشجوی را علیرغم تنوع خواست‌ها و مطالبات، و تمایزات سیاسی گروه‌بندی‌های شکل‌گرفته و یا در حال شکل‌گیری‌اش متحداً به میدان مقابله با ارتجاع می‌کشد. به عبارت دیگر این شعار ارتباطی محکم با بود و نبود جنبش دانشجویی دارد. حتی برای اعتراض به منظور دستیابی به کوچک‌ترین خواسته رفاهی نیز دانشجویان باید از حق تجمع و حق بیان برخوردار باشند، همچنان که در پیکار برای آزادی زندانیان سیاسی، اعتراض به اختناق و سرکوب دگراندیشان، و مبارزه برای آزادی سازمان‌گران دریند اعتراضات دانشجویی، آزادی تجمع و حق بیان خواست‌ها و مطالبات لازم است. بنابراین جنبش دانشجویی براساس این

موجی از اعتراضات دانشجویی دانشگاه‌های ایران را فرا گرفته است. نگاهی به شعارها و مطالبات دانشجویان نشان می‌دهد که این جنبش اکنون توانسته است در کنار طرح مطالبات اخص صنفی، از سطح این مطالبات فرا روید و به جنبشی تبدیل شود که سیاسی بودن و سراسری بودن دو خصیصه آن است. به عبارت دیگر دانشجویان دریافته‌اند که بدون تغییرات سیاسی ژرف و گسترده در ساختار قدرت، امکان تحقق مطالبات صنفی خود را نخواهند یافت؛ دانشگاه‌ها به جای آن که مراکز واقعی ترویج علم و دانش، و پرورش نسل فرهیخته و آزاداندیش باشند، مراکز اختناق و تحجر فکری و سرکوب آزاداندیشی خواهند بود، و دانشجویان به جای برخورداری از حداقل شرایط لازم برای تحصیل، در انواع محرومیت‌های تحصیلی دست و پا خواهند زد. دانشگاه‌های ایران فقط به شرطی می‌توانند سنگر علم و دانش باشند که در کنار آن سنگر آزادی باشند. دانشگاه‌های ایران تنها به شرطی می‌توانند امکانات مناسب برای تحصیل نسل جوان داشته باشند که قاطعانه با سلطه برگماشتگان ولایت فقیه، با سوءاستفاده‌های مقامات تصمیم‌گیرنده، و با نهادهای اختناق‌آفرین و پاسدار بی‌حقی توده دانشجوی در محیط‌های آموزشی در سطح کلان دریفتند و این پیش از این که جنگی محدود برای مطالبات صنفی باشد، جنگی گسترده بر علیه نظم موجود در دانشگاه‌ها به عنوان بخشی از پیکره کل جامعه است، و بنابراین جنگی سیاسی است. اهمیت مطالبات صنفی در این است که توده هر چه وسیع‌تری از دانشجویان را به مبارزه در سطح کلان و برای خواست‌های سیاسی روشنی می‌کشد که تنها تحقق آن‌ها می‌تواند تضمینی برای مطالبات صنفی‌شان باشد. بنابراین جنبش دانشجویی، جنبشی است علیه استبداد فقهاتی، و برای براندازی.

آن چه اکنون در دانشگاه‌های ایران شاهد آن هستیم، شکل‌گیری گرایش‌های گوناگون دانشجویی، افول تدریجی قدرت تشکل‌های دانشجویی وابسته به جناح‌های حکومتی، و آغاز زنجیره اعتراضاتی است که بتدریج خود را از حرکت در پناه شکاف‌ها و تعارضات دو جناح اصلی رژیم آزاد می‌سازند. این روند هر قدر تعمیق شود، استقلال جنبش دانشجویی به همان میزان تقویت می‌گردد.

فالانژها "رکن سوم" ماشین سرکوب رژیم اسلامی

با یک مشتاق

دانشجویان» را روانه بیمارستان ساختند. در روز ۲ خرداد در پارک لاله نیز به رغم سخنرانی اصغرزاده نماینده شورای اسلامی شهر تهران در این مراسم، ده‌ها حزب‌اللهی با پیرهن مشکی یک‌دست به صفوف دانشجویان و جوانان حمله‌ور شدند که البته با مقاومت دانشجویان نیز روبرو گردیدند. این وقایع نشان می‌دهند که حتی تجمعات علنی و برخوردار از مجوز رسمی وزارت کشور نیز فاقد امنیت لازم هستند و نیروهای انتظامی نیز اگر رفیق دزدان نباشند یار غافل نخواهند بود.

جناح اصلی حکومت با این یورش‌ها می‌خواهد به همگان گوشزد کند که اگر به هر دلیل نتواند و یا صلاح نداند که قوای رسمی سرکوب را وارد میدان کند، دسته‌جات فاشیستی حزب‌الله آماده‌اند که جبران مافات کنند و مخالفین درون و بیرون نظام را بر سر جای‌شان بنشانند. از این رو جنبش دانشجویی، جنبش زنان و جوانان و جنبش‌های کارگری و نیز روشنفکران، با چالش مهمی روبرویند. جناح خاتمی هم نمی‌تواند و هم نمی‌خواهد با به میدان آوردن مردم، گله‌های حزب‌اللهی و حامیان گردن کلفت آن‌ها را در "بیت رهبری" سر جای‌شان بنشانند. خاتمی خوب می‌داند که اکثریت مردم کشورمان به کمتر از آزادی، دمکراسی و عدالت واقعی رضایت نخواهند داد، بنابراین او اگر هم قصد مقاومت در برابر یکه‌تازی‌های جناح حاکم و ایادی چماق‌دارش را داشته باشد به هیچ‌وجه به ریسک یاری طلبیدن از جنبش توده‌ای تن نخواهد داد. ریسکی که می‌تواند به قیمت سرنگونی انقلابی کل جمهوری اسلامی تمام شود. از این رو باید به دانشجویان، جوانان، زنان، روشنفکران و کارگران و زحمتکشان ایران گفت که "کس نخارد پشت‌تان، جز ناخن انگشت‌تان". شما برای به عقب راندن چماق‌داران حزب‌اللهی وکل رژیم، به تشکل‌های مستقل، شعارهای مستقل و جنبش مستقل نیاز دارید. در برابر عظمت قدرت، وحدت و تشکیلات شما کل رژیم ذوب خواهد شد، چه برسد به نوچه‌های چماق‌دار و غداره‌کش آن.

از این به بعد، سازمان‌دهی تیم‌های ورزیده حفاظت از میتینگ‌ها و راه‌پیمایی‌ها، برای فلج کردن یورش‌های مذبوحانه حزب‌الله، جزئی جدائی‌ناپذیر از روند جنبش توده‌ای باید محسوب شود.

حکومت اسلامی توسط اکثریت بزرگی از مردم، مجدداً سردمداران حاکم را ناگزیر نمود که به رغم برخورداری از ده‌ها نهاد نظامی و امنیتی، مجدداً به فکر راه‌اندازی خیل حزب‌اللهی‌های چماق‌دار خیابان‌گرد بیافتند.

"انصارحزب‌الله" در همین رابطه قدم به میدان گذاشت. چماق‌دارانی که دیگر صرفاً وظیفه نداشتند مخالفین شناخته شده نظام حاکم را مورد آزار و اذیت قرار دهند، بلکه همچنین رسالت داشتند هر جا منافع ولی فقیه اقتضاء می‌نمود "خودی‌ها" را نیز گوش مالی دهند حتی اگر وزیر و وکیل و مشاور رئیس جمهور بوده باشند.

با این همه به دنبال کشانده شدن پاره‌ای از مهره‌های انصارحزب‌الله به دادگاه به جرم ضرب و جرح عبدالله نوری و مهاجرانی در نماز جمعه و بسته شدن نشریه "شلمچه"، چنین به نظر می‌رسید که جناح حاکم سعی دارد با استفاده از اهرم‌های قانونی تحت کنترل خود و از جمله اکثریت مجلس با شعار خود جناح خاتمی یعنی قانون‌گرایی— به جنگ او برود و از این طریق با تب و تاب سیاسی هر دم افزاینده جامعه مقابله کند. از این رو برای مدتی کوتاه این تصور پدید آمد که کسب و کار "الله‌کرم‌ها" و "مسعود ده‌نمکی‌ها" فعلاً خوابیده و یا حداقل دچار افت شده است.

ولی شکست جناح حاکم در استیضاح مهاجرانی و ترک برداشتن فراکسیون اکثریت در مجلس و به‌علاوه عدم دست شستن جناح خاتمی از برنامه "توسعه سیاسی" یعنی طرح استراتژیک حفظ جمهوری اسلامی از طریق انجام و پذیرش برخی اصلاحات غیربنیادی— جملگی سبب شد که دم و دستگاه ولی فقیه بار دیگر افسار چماق‌داران انصارحزب‌الله را باز کنند تا مخالفین از شکست‌های اخیر جناح حاکم بهره‌برداری نکنند. حمله وحشیانه جیره‌خواران حزب‌اللهی به مراسم سال‌روز تولد دکتر مصدق در احمدآباد و مراسم سال‌گرد دوم خرداد در پارک لاله و تظاهرات دانشجویی در چهارم خرداد را در همین راستا باید ارزیابی نمود.

در مراسم احمدآباد که چندین هزار نفر شرکت کرده بودند، صدها حزب‌اللهی در سایه سکوت همراه با رضایت نیروهای انتظامی با سنگ و چوب و چاقو به برگزارکنندگان آن میتینگ حمله کردند و ده‌ها تن و از جمله منوچهر محمدی از رهبران «اتحادیه ملی

بسیاری از رژیم‌های فوق استبدادی در کنار دو رکن اصلی دستگاه کشتار و سرکوب یعنی قوای متنوع نظامی از یک طرف و سرویس‌های امنیتی و ضداطلاعاتی از سویی دیگر، به تناوب نیازمند راه‌اندازی یک اهرم غیررسمی و یدکی برای پیشبرد اهداف سرکوب‌گرانه و اختناق‌آفرین خویش هستند: دسته‌جات چماق‌دار و فاشیستی کوچک اما پرتحرک. گروه‌های ضربت نازستی در دوران حاکمیت هیتلر در آلمان؛ دسته‌جات مخوف پیراهن قهوه‌ای در دوران حاکمیت فاشیستی موسولینی در ایتالیا؛ جوخه‌های مرگ دست‌راستی‌ها در دوران حاکمیت ژنرال فرانکو بر اسپانیا؛ جمعیت متحرک ده دسامبر در دوران حکومت لوئی بناپارت بر فرانسه همگی نمونه‌هایی از این رکن سوم و کمکی را برای تکمیل دایره خفقان و سرکوب در رژیم‌های توتالیتر و فاشیستی جلوه‌گر می‌سازند. در ایران نیز این شیوه از سرکوب، اگرچه در دوران پهلوی—مثلاً دسته‌جات تحت رهبری شعبان بی‌مخ در جریان کودتای ۲۸ مرداد و یا حملات موردی چماق‌داران بسیج شده از روستاها برای حمله به تظاهرات شهری در جریان انقلاب بهمن— عیناً مشاهده شده‌اند اما اساساً در دوران حاکمیت ولایت فقیه بود که ما به معنای واقعی کلمه با کاربرد وسیع دسته‌جات حزب‌اللهی و متحرک فالانژ آشنا شدیم. به طوری که در سال‌های اولیه زمام‌داری جمهوری اسلامی که هنوز قوای مسلح جدید سازمان‌دهی لازم را نداشت و از طرف دیگر ارتش به جای مانده از رژیم شاهنشاهی چندان مورد اعتماد نبود، چماق‌داران حزب‌اللهی نقش اصلی را در حمله به راهپیمایی‌ها، اعتصابات و دفاتر احزاب، سازمان‌ها و نشریات مخالف در شهرها ایفاء می‌کردند. در سال‌های مخوف دهه ۶۰ نیز همین دسته‌جات فالانژ با جذب شدن در نهاد سرکوبگر بسیج و دیگر نهادهای نظامی و امنیتی، یاور ماشین سرکوب توتالیترسم مذهبی حاکم بوده‌اند.

در سال‌های پایانی دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰، چنین به نظر می‌رسید که با سرکوب مقاومت‌های سازمان‌یافته، و نیز قوام گرفتن نهادهای رسمی سرکوب و صد البته جذب فالانژها در نهادهای رسمی، دیگر ضرورتی برای راه‌اندازی و بهره‌برداری سیستماتیک از "رکن سوم" وجود ندارد. اما سیلاب گوش‌نواز ۲ خرداد ۷۶ و توده‌نی خوردن نهادهای اصلی

دنباله از صفحه ۱ نامهی سرگشاده به هیئت دبیران

کانون نویسندگان ایران مظهر "حضور جمعی" آن گروه از نویسندگان ایران است که "از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر" را "هدف اصلی" خود می‌دانند (متن ۱۳۴). کانون نویسندگان ایران تیلور یک خواست دسته جمعی است و قدرت آن از ضعف نویسنده به عنوان فرد و قدرت وی به عنوان جمع سرچشمه می‌گیرد: "هنگامی که مقابله با موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکان فردی ما فراتر می‌رود ناچاریم به صورت جمعی صفتی با آن روبرو شویم یعنی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و فکر و مبارزه با سانسور به شکل جمعی بکوشیم" (متن ۱۳۴).

چه بسیار شگفت‌انگیز است که اکنون کانون نه تنها، گرفتار وسوسه‌های سیاسی روز، به این و آن "مقام مسئول"، نمره انضباط و گواهی حسن اخلاق می‌دهد بلکه تحت لوای دستاویزهای عقیدتی لب به سخن می‌گشاید و آزادی اندیشه را به فراموشی می‌سپارد.

مبارزه با سانسور اگر با دفاع از آزادی اندیشه همراه نباشد خود به معنای پذیرفتن و روادانستن شدیدترین صورت سانسورها و ممیزی‌های ممکن یعنی خودسانسوری است. تجربه ایران معاصر خود شاهد روشن دیگری است بر صحت این اصل عام و قاعده عمومی. آن جا که هر لحظه و هر زمان باید تعلق خاطر خود را به این و آن جهان بینی و یا نظام عقیدتی نشان داد تا حق حضور و رخصت بیان یافت، آزادی بیان و قلم سخنی یاوه و سراسر تزویر است چرا که آن نظام اعتقادی که مورد پسند حاکمان است بهانه سرکوب و ممیزی و سانسور شهروندان می‌گردد و سانسور بر ساختار پندار و گفتار و رفتار و کردار همگان سایه می‌اندازد و تا ژرفای واقعیات پیش می‌رود.

ممیزی و سانسور پیش و بیش از هر چیز ممیزی و سانسور فکر و اندیشه است. چگونه می‌توان مبارزه با ممیزی و سانسور را از مبارزه برای آزادی اندیشه جدا دانست؟ کوشش برای جدا کردن این دو، چیزی نیست مگر پناه بردن به دامان تقیه و تزویر و خودسانسوری، آن هم به امید واهی دستیابی به تسهیلات و تملیقاتی در نظم و نظام میزبان! آیا همین شیوه عمل، حقیقت سانسور خوب یعنی سانسور "بدفکران" و "آزاداندیشان" را به همراه نمی‌آورد؟ پس درست می‌گویند که سعیدی‌ها، مختاری‌ها، پیونده‌ها ووو... همه به سزای "افکار" خویش رسیده‌اند؟

کانون نویسندگان ایران همواره در تلاش و پیگار بوده است تا همگان در اندیشیدن آزاد باشند، در بیان اندیشه‌های خود آزاد باشند و در نشر اندیشه‌های خود آزاد باشند. در گذشته هم اعتبار کانون نویسندگان ایران در آن بوده است که به این آزادی‌ها پای بند مانده است و ضعف در کار کانون هم در زمانی پدید آمده است که به سودانی، پابندی خود را به این اصول از نظر دور داشته است. این چنین است که اکنون مشاهده لحن و سبک جدید در مکاتبات و اسناد کانون به همراه در سایه بردن و چه بسا به فراموشی سپردن ضرورت مبارزه برای آزادی اندیشه، ما را در نگرانی ژرفی فرو برده است. آیا چنین راهی به نفعی همه دستاوردهای کانون نویسندگان ایران نمی‌انجامد و با کل عملکرد اجتماعی فرهنگی آن مغایرت و مبادت آشکار ندارد؟

هیچ مصلحتی نمی‌تواند نادیده انگاشتن این اصول کار و رفتار بدیهی را توجیه کند. کانون نویسندگان ایران، کانون همه نویسندگانی بوده است که با وجود اعتقادات و جهان بینی‌های گوناگون و چه بسا متخالف، به پیگار برای آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور برخاسته‌اند. کانون نویسندگان ایران به گیر و بیود و نصاراً تعلق نداشته و ندارد، از آن مسلمانان و نامسلمانان نبوده و نیست. دربرگیرنده این همه است بی‌آنکه هیچ یک از این‌ها باشد: کانون از مقوله کفر و ایمان نیست چرا که در ورای این همه قرار دارد. کانون نویسندگان ایران در بستر واقعیات عرفی جامعه ایران پیدائی گرفته است. کانون نویسندگان ایران یک واقعیت عرفی است که در هیچ نظام اعتقادی کیشی و آئینی، مسلکی و مذهبی، فکری یا سیاسی نمی‌گنجد و در عین حال که خود از دستگاه اعتقادی خاص و یا جهان بینی معینی حمایت نمی‌کند، همواره معتقدات گوناگون افراد را محترم شناخته است. اکنون نیز کانون اگر جز این کند به معنای آن است که یا "در خانه تزویر و ریا" را گشوده است و یا به تقیه روی آورده است که در هر حال دیگر با آن نهاد عرفی که کانون پیشین بود پیوندی ندارد! آیا هدف شما از این "نوآوری‌ها" در اطلاعیه‌ها و مکاتبات کانون، حرکتی در نفی هویت همیشگی کانون نویسندگان ایران است؟ هیچ به عواقب چنین کوششی اندیشیده‌اید؟

صمیمانه بگوئیم که انتظار داشتیم که آن همه واقع بینی و سنجیدگی و اعتدال سال‌های اخیر شما، به روش‌هایی بی‌انجامد که بتواند کانون را از گمراهه‌های تسلیم و مصلحت جویی و زیر پا گذاری اصول برکنار دارد.

ناصر پاکدامن- علی اصغر حاج سیدجوادی- حسن حسام- محسن حسام- نسیم خاکسار- اسماعیل خوئی- بتول عزیزپور- داریوش کارگر- علی کشتگر- رضا مرزبان- باقر مؤمنی- محسن یلفانی

سمینار

((مسائل جنبش کارگری))

در ونکوور-کانادا

روز یکشنبه ۱۶ مه به همت «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» در ونکوور کانادا سمیناری پیرامون مسائل جنبش کارگری برگزار شد که در آن چهار تن از فعالین جنبش کارگری و چپ ایران به ایراد سخن پرداختند. در این سمینار محمد صفوی عضو اتحادیه کارگران مواد غذایی کانادا و از فعالین «سندیکای کارگران پروژه‌ای» در خوزستان پیرامون «سوانح شغلی و سهم زنان کارگر از آن»؛ صفار ساعد فعال مستقل چپ و از اعضای سابق حزب کمونیست کارگری ایران، پیرامون «جنبش مستقل کارگری»، علی ایروانی مارکسیست مستقل و از فعالین سابق حزب کارگران سوسیالیست و حزب وحدت کارگران در ایران پیرامون «طبقه کارگر در محور مبارزات»، آرش کمانگر از فعالان سازمان ما و اتحاد چپ کارگری ایران پیرامون «خلاء یک آلترناتیو رادیکال کارگری در ایران» صحبت نمودند و به سوالات حاضرین پاسخ گفتند.

بدون تفسیر

ابوالقاسم خزعلی عضو فقهای شورای نگهبان در سخنانی پیرامون نظرات استصوابی در مدرسه صدر اصفهان در جمع طلاب و روحانیون مدارس علمیه اصفهان در چهارم خرداد گفت: «شورای نگهبان یک سانتی متر از موضع اش در باره نظارت استصوابی عقب نشینی نخواهد کرد..... خود ما این قانون اساسی را زیر نظر دکتر بهشتی نوشته‌ایم و از اول تا آخر کار بوده‌ایم و مردم هم این قانون را تائید کرده‌اند..... باید شورای نگهبان را بکوبند تا امثال سلطنت طلب‌ها و فراماسونرها به مجلس راه یابند. اما ما این‌ها را راه نمی‌دهیم. اگر این کار را هم بکنیم خود مردم دشمن ما می‌شوند..... آیا این مسئولیت باید به کسانی داده شود که می‌گویند زن هم می‌تواند چهار شوهر داشته باشد و یا کسانی که جرم‌شان ثابت شده و یا مقدسات دینی مردم را مسخره می‌کنند و یا به شش نفر که سن هر کدام شان کمتر از ۶۰سال نیست و تاریخ را می‌دانند و زندان و تبعید کشیده‌اند و اکنون هم زندگی ساده‌ای دارند؟»